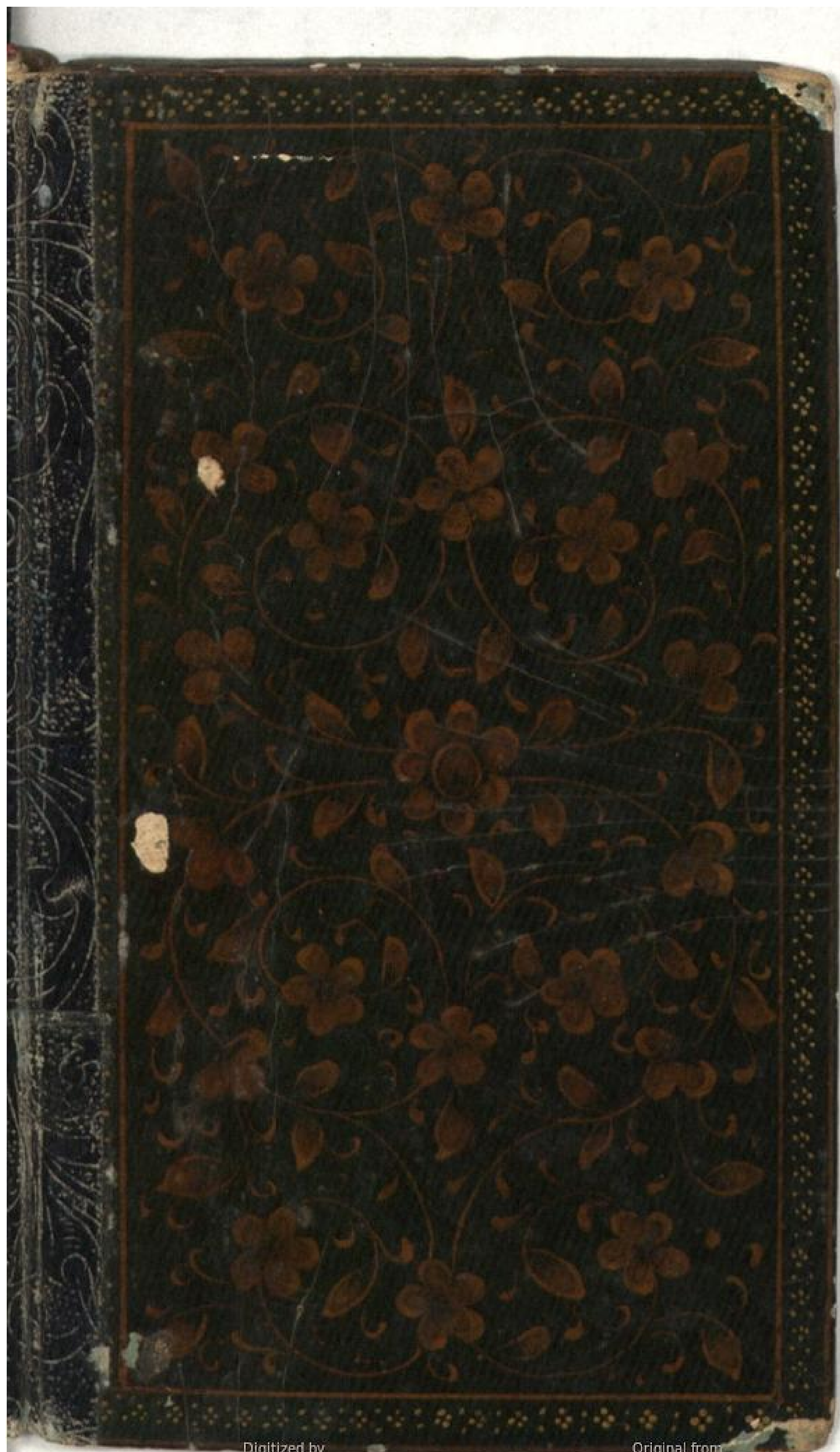




2

322

3

من قرأ في نصف ليلة الجمعة سورة القريش بالف مرة ثم نام بالوضوء رأى
النبي عليه السلام في منامه وحصل له كل مقصود قيل انه مجرب عظيم حرره
يعقوب بن سيد علي

بين المغرب والعشاء ألم تر كيف سوره سن ٢٥٠ كره اوقسه حق جل وعلى
دشمننى قهر ايده مجربدر

والتين سوره سن يتمش كره اوقيوب ارباب حاجت ودولت حضورنه وارسه
اعزاز واكرام ايده لر مجربدر

من قرأ بسملة الشريفة ٦٤٠ كره حصل له المرام وصار معززا عند اصحاب الكرام

بعد صلوة العشاء بيك طقوز يوز اون كره بسم الله الرحمن الرحيم وافوض امري
الى الله لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم ديو مداومت ايلسه بعون الله
نفسنه تنگ وارميوب بر مراد اولور مجربدر

نه عدد ونه كعد اوزره بايلكر الى اخره ودخي نه كعده اوقيسه بر روايت
كذلك اذا تعسر عليه امر او حيل دنيا تقرأ ١٩١٠ كره لا حول الى اخره
سهل الله له ذلك الامر

من قال صبيحة كل يوم اربعين مرة بسم الله الرحمن الرحيم لا حول ولا قوة الا بالله العلي
لا يغلبه عدو ولو كان جميع اهل الارض اعداء له

استغفر الله سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
من اشتغل بهذا الدعاء عشرة ايام عقيب صلوة الضحى الف مرة حصل له المراد
بعون الله تعالى



2





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على النعمة الظاهرة والباطنة في جميع الاحوال

وعلى الرحمة الواسعة السابقة على القهر والجلال

سبحان من تحير في ذاته وصفاته والافعال حامد یکم

نه طبقات زمین وزمان ودر صحائف نه فلك

واسمان ذاکرست ودر کفتن حمد تو عاجز و حیران که

فخر عالم وسید اولاد آدم چنین فرموده که لا احصی

ثناء علیك انت كما اثنيت على نفسك بدرکاه کبریای

تو غیر از قصور وخطا هدیهٔ دیکر نداریم کر احدست که

بحمد و ثنای تو زبان کشاید مثنوی یا رب ببخش جرم
و خطاهای تیره رو ● از حرمت محمد و اصحاب آل
او ● بی حد و لا نهایه کو از برای اوست ● او صاحب
نعم همکی لقمه خای اوست ● آن مسند نشین د
سریر لی مع الله ● و آن تاجدار سید اولاد ادم و لقد
کرمنا ● و آن صاحب لوای عظمت و شفاعت کبری
و ان سریع السیر من المسجد الحرام الی سدرة المنتهی ●
و ان محرم سرای ثم دنی فتدلی ● فکان قاب قوسین
او ادنی تحفهٔ تحیات و صلوات زاکیات ● و هدیهٔ
طیبات و اجناس برکات ● بآن خلیل اعظم ●
و حبیب اکرم ● سیدنا محمد سید الانبیاء و المرسلین

وصلی الله علی سیدنا محمد واله واصحابه اجمعین

خصوصا سپهسالار اولیا و محرم اسرار • آن

ندیم خلوتسرای اذ هما فی الغار • وسرور مهاجرین

وانصار • وخلیفهٔ اول یار غار • وبرگزیدهٔ رسول

مختار • ابی بکر الصدیق رضی عنه الغفار • خلیفهٔ

ثانی ان تاجدار سلطنت • وآن غواص بحر معانی

دروقت معدلت • مثل کوه قاف در تمکین واستقامت

سردار اسلام وسرحلقهٔ امت • عمر بن الخطاب

رضی عنه الوهاب • خلیفهٔ ثالث ان معدن حلم وحیا

وان مظهر صدق صفا • جامع القران وداماد مصطفی

عثمان بن عفان • رضی عنه المنان • خلیفهٔ رابع

ان شیر صفدر وکننده درخیبر • وزوج فاطمهٔ زهرا
ومقبول خدیجهٔ کبری • وشیر خدا وداماد مصطفی
علی بن ابی طالب رضی عنه القوی الغالب • وآنانکه
شهدای صالحین • وکشندهٔ کفار ظالمین • وغواصان
دریای نور یقین • عمی خاص الخاص • الحمزه و
العباس • وان تاجدار روز جزا • وکوهر دریای لافتی
اولاد فاطمهٔ زهرا حسن رضا • وحسین شهید
کربلا • رضی الله عنهم اجمعین وبعد از حمد خدا ودرود
مصطفی • دربیان طریقت نقشبندیه که طریق اهل
السنة والجماعتست مذکور شد حالات فرقهٔ ناجیه که
اصحاب کزین ومؤمنین موحدین است • اول شرط

این طریق عالی توبه وارادت بشیخ کامل ومکملست
بعد ازان اتباع شریعت نبویه است واجتناب از مصاحبت
اهل بدعت واز لقمهٔ شبهناك وکم خوارى وکم خوابى
وخاموشی وذکر بردوام طالبان خدا را واجبست
بعض ناقصان خود را اهل طریق میدانند نمی فهمند که
اهل طریق بودن اسان نیست هفتاد هزار حجاب نور
وظلمت در راه هست قطع باید کرد طالبان حق تا ازین
عالم ملك بعالم مثال واز عالم مثال بعالم ملکوت واز
عالم ملکوت بعالم جبروت واز عالم جبروت بعالم لاهوت
نرسد کامل نمی شود هژده هزار عالم را بنج کردند مذکور
گشت این هفتاد هزار حجاب نور وظلمت در وقت سلوك

قطع خواهد شد بعد از ان تبدیل اخلاق ذمیمه حمیده
وصفت بشریه بملکیه مبدل خواهد شد بعد از ان
اهل طریقست که او مظهر لطف حقست تا چهل سال
پنجاه سال اقل بیست سال سی سال باداب شریعت
غراد ترک وتجرید ریاضت نکشد قال بحال تبدیل
نمی شود بیت تا خون نکنی دیدهٔ دل پنجه سال مصر
هرکز ندهند راحت از قال بحال مص در نسخهای
معتبره شریعت وطریقت وحقیقت مذکور شده
است شریعت علم دین وشروط اسلامست وطریقت
عمل ان علمست وحقیقت حاصل شدن مقصودست
اکر علم نباشد عمل نمی توان کرد واکر عمل نباشد حقیقت

ظهور نمی کند ودر مضمون ایت کریمه که قوله تعالی
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا درمابین اهل السنة و
الجماعت که محبین و مخلصینست وسند قوی است
درمیان اهل ترك وریاضت که دربوتهٔ فقر فانی
کشته ونفس را در اتش عشق کداخته ودر خلاف
نفس وشیطان کوشیده ودر میدان شریعت کوی
معنی ربوده اند چنین عزیز را سند است که قال
النبی علیه السلام قد رجعنا من الجهاد الاصغر الی
الجهاد الاکبر پس ازین معلوم شد که علم ازبرای
عملست وعمل ازبرای حصول مقصودست که ان
حقیقتست وجمال حقیقت بدیده دل در اینهٔ روح

توان دید ودیدهٔ دل آن زمان کشاده کردد که دل در
ذکر خدا کویا شود واز شراب معرفة الله حیات ابدیه
حاصل کند واز شوق جمال ذی الجلال دل بی آرام
وعقل در حیرت وجان در اضطراب واز غیر حق روی
بتابد وفضل حق که روح اضافی میکویند در سریر دل
نزول فرماید وکحل بینایی در دیدهٔ دل بکشد آن زمان
دل در آیینهٔ روح اضافی جمال حق را مشاهده کند
رباعی زان مست شدم که روح پیمانهٔ اوست ۵ زان
می خوردم که عقل دیوانهٔ اوست ۵ دودی بمن آمد
آتش اندر من زد ۵ زان شمع که آفتاب پروانهٔ اوست
تا فضل خدا وشفاعت رسول کبریا نباشد این دولت

میسر نمیشود **مثنوی** بی عنایات حق وخاصان حق
مه کرملك باشد سیاهستش ورق **مه** علم الیقین
علم شریعتست وعین الیقین علم طریقتست وحق
الیقین علم حقیقتست پس علم الیقین از خواندن
وشنیدن حاصل میشود وعین الیقین از عمل خالص
واز نور ایمان ومعرفت ربانی واز رفع حجابات ظلمانیه
دیدهٔ دل کشا کردد ونور جمال حق را در اینهٔ روح اصناف
مشاهده کنند وعلم حقیقت علم خدای تعالی است که
وان الله قد احاط بکل شئ علما وان یقین را حق الیقین
کفته اند ومحققان هرکدام تعبیر کرده اند واین احوال
انبیا واولیای خداست وخاص الخاص را فضل حقست

13

از غلبات ذوق و شوق و از کثرت عشق و محبت عقل
متحیر و معزول میشود و از لسان حق الیقین انا الحق
گفتن اغاز میکند لیس فی الدارین غیری از زبانش جاری
این مقام عشقست هم در حکم اوست بیت عشق شود
انگیز شوخی کرد شد شاگرد عقل ٭ طرفه شاگردی که
در حیرت کند استاد را ٭ طالب حق در قطع تعلقات
صوریه و معنویه از جمیع کائنات عبور کند و وجود
مجازیه در وجود حقیقی فانی سازد موتوا قبل ان یموتوا
حاصل کند و جمال دوست را بی حجاب بیند بیت امروز
ببین بدیده جمال دوست ٭ ای بی خبر حواله بفردا چه
مکنی ٭ و من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی

کسی که توفیق و هدایت نیابد در اشغال دنیا دین خود
را فراموش کند گویا نابیناست و در آخرت نیز از رحمت
خدا و شفاعت رسول الله صلی الله علیه و سلم محروم
خواهد شد گویا کورست و از علم الیقین بعین الیقین
رسیدن و از عین الیقین بحق الیقین بودن فرض
و سنت و مؤکده است و بهر طالب خدا را واجبست
که این یقینها را حاصل کند قوله تعالی واعبد ربک حتی
یاتیک الیقین بندگی کن پروردگار خود را تا که یقین
حاصل شود • مراد ازین حق الیقین ست که معرفت ذات
را در آینهٔ محمدیه مشاهده کند و در عالم بقا خود را فانی
سازد بیت خاک وجود را تو بباد فنا سپاره • از خود

فنا شد

فنا شدی بخدا بعد از ان بقاست • چالاك وجست
رو بسرا پردهٔ وصال • جانرا بباز در ره او دوست
خون بهاست بحر ظهور و بحر بطون در وجود تست
• اینهٔ صاف کن که صفا در پی صفاست امدیم دربیان
طریقهٔ نقشبندیه که طریقهٔ خفیه است که شاهراه
شریعت نبویه است وطریق ابی بکر الصدیق واصحاب
کزینست که درحت ایمانرا در دل دوستان خدا نکاشته
اند واین طریقهٔ علیه را فروع واصولست اما فروع این
اشکارا که دوام با وضو بودن واوقات خمسه را بجماعت
خواندن وختم خواجکان کردن واز اهل بدعت دور بودن
واز لقمهٔ حرام پرهیز کردن وامثال اینها فروعات این

طریقتست واما اصول این طریق علیّا پنهانست مثل
بیخ درخت در زمین مخفیست کشجرة طیبة اصلها
ثابت وفرعها فی السماء اصول این طریق یازده است
هوش دردم • نظر برقدم • خلوت در انجمن •
سفر در وطن • یادکرد • بازگشت • نگاه داشت
یادداشت • وقوف زمانی • وقوف عددی • وقوف
قلبی • هوش دردم در انتقال نفس در ما بین نفسین
حاضر باشد ونفس خود را بغفلت برنیارد وبردوام
در ذکر ودر فکر باید بود تا نفس بغفلت برنیاید وحضور
واگاهی را شعار خود سازد تا کلفت غفلت از میان
برخیزد ودل در ذکر زنده شود وتا کر از میان برآید وذکر

ذکر

عین ذکر و ذکر مذکور کردد قطعه ذکر کو ذکر تا ترا جانست

پاکیٔ دل ز ذکر یزدانست ٭ چونکه فانی شدی ز ذکر بذکر

ذکر خفیه که کفته اند آنست ٭ دل خود را بردوام در ذکر

باید داشت و مراد از دل حقیقی اندیشه و خیالست

و دائم در یاد خدا باشد و در حضور حق بدارد و حیات

دل از کلستان اب حیات تفکر و تذکر زنده و اکر ذاکر

نباشد دل بمیرد قطعه ذکر خدا راحت جان و دلست

٭ بندهٔ ذاکر بخدا واصلست ٭ صاف بکن اینهٔ دل بذکر

٭ زانکه خدا را نظرش بر دلست نظر بر قدم یعنی نظر

او بر پشت پای او باشد تا نظرش پراکنده نشود بجایی که

نمی باید نافتد چرا که نظر خبر کنندهٔ دل انسانست خبر نا خوش

اورده بردل عرضه نکند ونفس و [illegible] ازینجا راه زند
وچشم خودرا از نامحرم نگاه دارد وطالب خدارا نظر
برقدم ودل در ذکر وعقل در فکر وجان در حضور واگاه
مستغرق کرده ونفس وشیطان سلمنا کویان طوق
بندگی بگردن گرفته ودر خدمت عبودیت آرام یافته
واطمینان قلب حاصل کند ومطیع فرمان بردار شود
ما رایت شیئا الا ورایت الله روی نماید رباعی چشمی که جمال
مصطفی را بیند ٭ شک نیست که عالم بقا را بیند ٭ از
جرعهٔ جام عشق دل زنده شود ٭ درهرچه نظر کند خدارا
بیند ٭ درین حالت طالب حق در ظل حمایت عشقست
خلوت در انجمن یعنی بظاهر درمیان خلق بود ودر باطن

باحق باشد ومصاحبت خلق مانع حضور واكاهی
او نشود ودل دوام در حضور معنی وذاكر وشاكر كردد
وعقل در نهايت قرب از خوف ورجا در وحمد وثنا
مشغول باشد وجان در سر سر لی مع الله وقت لا يسعنی فيه
ملك مقرب ولا نبی مرسل مشرف كردد وودر ظل
حمايت رسول اكرم صلی الله عليه وسلم از ما سوی الله
ايمن شود ودر ايينهٔ محمديه جمال دوست را مشاهده كند
المؤمن مرآة المؤمن آشكارا شود رباعی ايجاد وجود انس
وجان ايينه است • مقصود درين كون ومكان ايينه
است • دل ايينهٔ جمال شاهنشاه هست • اين هردو
جهان غلاف ان ايينه است •• ايينهٔ را صيقل كردن

و مصطفانگاه داشتن کار طالبان حقیقت ورشته
دولت اینست رباعی سررشتهٔ دولت ای برادر بکف آر
این عمر گرامی بخسارت مگذار دائم همه جا با همه
کس در همه کار میدار نهفته چشم دل جانب یار
سفر در وطن یعنی سفر او می باید که از صفت ذمیمه بصفت
حمیده و از صفت بشریه بصفت ملکیه انتقال کند و از
عالم ملک بعالم مثال بعالم ملکوت و از عالم ملکوت
و از عالم مثال
بعالم جبروت و از عالم جبروت تا بعالم لاهوت ترقی
کند و کشف مغیبات و فیوض و ارادات و هر قسم
حالات و کیفیات در نظر ظاهر شود التفات نکند
سلوک را ترک نکند و هرچه رو دهد نفی سازد تا که شفاعت

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم مشرف شود
تا در ظل حمایت آن حضرت بماند آن زمان قطاع طریقکه
نفس وشیطانست محروم باز کردد ومطیع فرمان
بردار شود وبار شریعت را در راه طریقت بکشد بیت
چون شتر در ره در او بارکش   بار ابرد بر در جبار
کش   اما ایمن نباید بود واکر از حدود رسول الله
صلی الله علیه وسلم دور شوی باز دشمن اولست که
ترا صد ساله راه از قرب خدا دور میکند پس دائم
در ما بین خوف ورجا باید بود یاد کرد عبارتست از
انکه تکرار کند ذکریرا که از درویشی باو رسیده باشد
وذکر را بحضور دل کوید در معده نکوید در دل

کوید تا مفهوم ذکر را بر دل زند تا که دل در ذکر زنده
شود ان زمان محل محبت و خانهٔ عشق الهی کردد
و دل دائم ذاکر شود فاذکروا الله ذکرا کثیرا
ان زمان ثابت خواهد شد و شب و روز در یاد خدا
یکدل و یکجهت در حضور معنوی و در عبادت
حق دوام بدرد و سوزش در شوق بی آرام نهادو
دهد این حالت نشان عنایت حقست و فضل کرم
اوست و در وقت ذکر کفتن صفات خدا را در ذات
او قائم دانسته و در مراقبه جمیع احوال و جوارح حاضر
دارد بعد زان بذکر مشغول شود چنان داند که این
نفس نفس اخر یست و اکر مراد حاصل نشود بار دیکر از ین

علم

عالم بایمان رویم و در حرارت حبس نفس و حرارت
ذکر وجود انسان غرق آب کند و هستی را محو کرداند
و دل اضطراب ذاکر شود و عقل در حیرت بماند
و روح در غلبات شوق از قفص قالب پرواز کند و نفس
و شیطان در زنجیر بندگی بسته کردد در این حالت حاکم
ملك وجود عشقست و آتش عشق هرچه غیر حقست
همه را بسوزد بیت ذکر شمشیرست می برد سر اغیار را
کنج می باید بیا اول بکش این مار را باز کشت عبارتست
از آنکه بکوید در عقب هر ذکر خداوندا مقصود من از
ذکر رضا تست و مراد من توئی و از تو ترا میخواهم طالب
وصال تو ام عاشق جمال با کمال تو ام کفتن ملاحظه کند

واگر خواطر شود استغفار سازد بار سر گیرد چنان
سعی نماید که وجود انسان مثال فانوس خیال در
نور ذکر منور شود رباعی انسان چو صراحی بود و روح
چو می ° قالب چو نی بود و صدا بی د روی ° در ذکر خدا خاک
نور میگردد ° فانوس جیا و چراغی در وی نگاه داشت
عبارتست از انکه دل خود را نگاه دارد از خواطر
اغیار یکه غیر حق در دل قرار نگیرد حضور و آگاهی شود
و دوام ذکر از ین مقامست و خلوترا اختیار سازد و جوع
و قلت اکل و کم خوابی و خاموشی درین حالت فرض عین
داند خواطر چهار ست خواطر رحمانی و خواطر ملکی
و خواطر شیطانی و خواطر نفسانی اما خواطر رحمانی انس

و جهیست

29

وهیبتست که از خوف حق ابنس و قرین حق کرده این

خواطر فضل خداست و خواطر ملکی نماز و روزه و ترک

دنیا و ریاضتست این خواطر نیز عنایت اوست و خواطر

شیطانی ارایش معصیت و فتنه در میان امت و حب جاه

و سلطنت و کبر و ریا و عجب این خواطر شیطانیست

اجتناب کند و مستغفر شود خواطر نفسانی طعامهای

گوناگون و شراب و کباب و حرص و شهوت و خورد و خواب

و طمع مال و حب دنیا و زنا و غیبت و کاهلیت و شدت

و امثال اینها خواطر نفسانیست خواطر نفسانی را توبه

و استغفار کند تا تواند بی وضو نباشد یاد داشت

عبارتست از انکه سالک دل خود را با آن جناب حاضر دارد

ومجرد از لباس حرف وصوت ومجرد از جمیع جهات
درین ملاحظه وذوق وشوق وغلبات عشق زیاده
شدن گیرد جذبة من جذبات الحق توازی عبادة الثقلین حاصل
الرحمن
شود بعض بزرگان این معنی را مشاهده کرده اند بیت
در درون شو آشنا واز برون بیگانه وش ۰ اینچنین
زیبا روش کم می بود اندر جهان ووقوف دمانی انست که ذکر
در حضور گفته شود غفلت از میان برخیزد وحجابات
رفع شده گیرد ذاکر عین مذکور گردد وچنانچه آهن در
آتش سرخ شود وزیاده سوزاند اگر گوید من آتشم راست است
واین احوال شیخ منصور است رحمة الله علیه که انا الحق
گفت واز غلبات عشق عقل معزول کرده آن زمان این

محی

سخن از زبان ذاکر شود **مثنوی** در او روا دی ایمن زمانی
م شنوا انی انا الله بی کمانی روا باشد انا الحق از درختی
م چرا نبود روا از نیکبختی **وقوف عدد** آنست که ذکر را
طاق طاق باید تا بیست و یک باران زمان نتیجهٔ ذکر
معلوم شود و نتیجهٔ آنست که کریه و درد و سوز و بی
ارامی و ترك دنیا و ما فیها این نتیجهٔ ذکرست و اکر نتیجه
ندهد باز سر کیرد و غسل و طهارترا احتیاط کند
و ذکر را در دل کوید و در معدن نکوید و از اهل بدعت
دور باشد و خاموشی اختیار کند **وقوف قلبی** انست که در
ذکر کفتن حاضر باید بود و نفس بغفلت بر نیاید و در وقت
الا الله کفتن توجه خاطر در ایینهٔ دل باشد تا جمال

با کمال رادران اینه مشاهده کند ونقش الله درآینهٔ
دل بخواندان زمان نقش غیر در صفحهٔ دل نماند بیت
نقشبندانند در جو فلك • کارسازانند بهر ملك
حضرت شاه نقشبند در وقت توبه وارادت بمولانا
یعقوب چرخی فرموده اند که از پیران متقدمین وقوف
قلبی بمارسیده بود بتو بخشیدم واز کلام پیر مولانا
یعقوب چرخی بسیار شاد شدند واز کلام ایشان
چنان معلوم میشود که وقوف قلبی اصطلاح مشایخ
متقدمینست که مستجمع جمیع طریقهاست ونسبت
معنویه حضرت ابی بکر الصدیق یقست میراث ببزرگان
دین رسیده است و وقوف قلبی گفتن اصطلاح مشایخ

ومراد نسبت معنویه بوده است واین نسبت معنویه
را مخفی دار در ریاضت وعبادت راکسی ندانند خصوصا
ذکر را محرم ونا محرم نفهمند قال النبی علیه الصلاة
والسلام استر ذهبك وذهابك ومذهبك وقت مراقبات
ومراقبه محافظت ظاهر وباطنست ودوام حضور
واکاهی استان زمان غیر حق در دل راه نیابد زیراکه
وقت نزول سلطان عشقست منتظر باید بود وباید
دانست که ازین حجابات ظلمانیه ونورانیه نکذرد طی
مراحل نمی شود وآنچه در ظاهر تعلق دارد کناه کبیر
وصغیر است وانچه در باطن تعلق دارد چنانچه کشف
وکرامات وحج ونماز نافله واوراد رسمیه وعلم بلا عمل

این حجابها را نفی نکند بمنزل نمی رسد و حمایت و سند
طالبان خدارا دائرهٔ شفاعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم است تا بجمال ایشان مشرف نشود کار
اسان نمی *المؤمن مرآة المؤمن* ان زمان ثابت میشود که در
اینهٔ محمدیه خدارا اشناسد و کسی که خود راشناسد
پیغمبر خود را ازکجا شناسد و شخصی که خود راشناخت
نبی را شناسد بعد ازان در اینهٔ نبی خدارا شناسد
من عرف نفسه فقد عرف نبیه ومن عرف نبیه فقد عرف ربه
روی نماید قلب سلیم حاصل شود ان زمان شریعت وطریقت
جمال خود را نماید واز تقلید خلاص شده باشد عارف وقت
ومحقق زمان گردد واگر اینچنین عزیزان میسر شود صحبت

اورا

اورا غنیمت داند واگر آداب صحبت داند اکسیرست نظم صحبت نیک
نهر عملست هر که بااو نشست در عملست • این عمل همچو راز پنهانست
• می برد سوی وصل جانانست • اداب شریعت
اداب طریقتست واداب شریعت با طهارت خاموش
نشیند ودر صف نعال باد وزانو نشیند تا سخن
نپرسد هیچ نگوید وبی ضرورت از جای خود نخیزد واداب
طریقت دل خودرا در ذکر وحضور واگاهی نگاه دارد
واز امداد مشایخ امیدوار نشیند وغیر حق در دل
نباشد وباین طریق در صحبت عزیزان باشد از هر عمل
بهترست بیت بی عنایات حق وخاصان حق • گر ملک
باشد سیاهستش ورق • باطن بزرگان مظهر لطف

خداست و واسطهٔ فیض حق اوست تا در دل او راه
نیابی فیض نمیرسد و رضای خدا در رضای پیران شاملست
ازین جهت آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده
اند که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل گفته است که قوله
تعالی قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله تبعیت انبیا و اولیا
فرض عینست و تابع شدن انبیا شریعتست و تابع بودن
اولیا و صلحای امت او سنت قطعه صمت و جوع و سهر
و عزلت و ذکری بدوام ۰ تا تمام آن جهان را بکند کار
تمام ۰ اصل این جمله کمالات بجز مرشد نیست ۰ پیر
صاحب دل و کامل صفت بحر آشام بدان ای طالب
صادق حضرت حق سبحانه و تعالی هر اسراریکه در خزینهٔ

بجز

غیب داشت بر سینهٔ پر فتوح آنحضرت صلی الله
علیه وسلم گذاشت و دریای رحمت بی پایان در
باطن ایشان جاری بود وان حضرت در اخر وقت از
ابی بکر الصدیق ما دفترین نیافت این اسرار بلانهایه را
بر سینهٔ ابی بکر الصدیق ریختند و حضرت ابی بکر الصدیق
رضی الله عنه در اخر وقت در باطن سلمان فارسی
درد و طلب پیدا شد این اسرار بلانهایه را بر سینهٔ
سلمان فارسی رضی الله ریختند و ایشان نیز در اخر وقت
درد طلب در نهاد قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق
پیدا شد این اسرار بلانهایه را در باطن قاسم بن محمد
ریختند و ایشان نیز در اخر وقت در باطن امام جعفر

صادق درد طلب و توفیق ارادت در باطن پیدا شد
این اسرار بلا نهایه در سینهٔ ایشان قرار گرفت و ایشان
نیز در وقت خود در سینهٔ بایزید بسطامی ریختند و از
ایشان نیز این شربت شفا و نور صفا بشیخ ابو الحسن
خرقانی رسید و از ایشان نیز این معنی بشیخ ابی القاسم
گرگانی رسید و از ایشان بشیخ ابی علی فارمدی طوسی
رسید و از ایشان نیز بخواجه یوسف همدانی رسید و از
ایشان نیز بشیخ عبد الخالق غجدوانی رسید و از ایشان
نیز بخواجه عارف ریوگری رسید و از ایشان نیز
بشیخ محمود انجیر فغنوی رسید و از ایشان نیز بخواجه
علی رامیتنی رسید و از ایشان نیز بخواجه محمد بابا ساماسی

رسید وازیشان نیز بسیدامیرکلال رسید وازیشان

نیز این نسبت شریفه بحضرت شاه نقشبند خواجه

محمد بهاء الحق والدین رسید وازیشان نیز این شربت

شفا را بر کام جان طالبان رسانیدند و بنور ولایت جهان را

منوّر ساختند وازیشان خلیفه بسیارست ودر آخر

وقت این معنی بمولانا یعقوب چرخی رسید وازیشان

بحضرت خواجه عبید الله احرار رسید واو را نیز خلیفه‌ها

بسیارست ودر آخر وقت بمولانا محمد قاضی

رسید وازیشان نیز این نسبت شریفه بمخدوم اعظم

رسید وازیشان بخواجه محمد امین دهبیدی رسید

وازیشان نیز بخواجه هاشم دهبیدی رسید وازیشان

نیز بخواجه یوسف کاشغری رسید وازیشان نیز
بخواجه هدایة الله کاشغری رسید وازیشان بمولانا
اظهر کاشغری رسید وازیشان این درویش کم استعداد
وبی حاصل بدرویش عبدالله کاشغری رسید ونامهای
این بزرگان در حفظ ونگاه دارند تا در دعایا ذکرکرده
شود واین مشایخان ممد ومعین سالکان راه حقست
فاذکرونی اذکرکم تبشیرست اکنون باید دانست که شریعت
شرطست طریقت ترک حقیقت مرکست طریقت
ترکست یعنی تا ترک ظاهری وباطنی نکند مقصود کلی
حاصل نمیشود وهرکه هرچه یافته است بعد ازفنای
بشری یافته است وهرچه دیده است بعد ازبذل

وجود

وجود دیدن است و دنیا را ترك کردن سهل کار است
خود را ترك باید کرد کل شئ هالك الا وجهه روی نماید
لمن الملك الیوم لله الواحد القهار نقاب از روی کار بر
دارد و صفات الله را در اینهٔ اشیا مشاهده کند در
اینهٔ صفات الله ذات الله را ملاحظه نماید الا انه بکل
شئ محیط وکان الله بکل شئ محیطا مفهوم گردد و مرد
طالب خدا حاصل شود و حقیقت عبودیت آشکارا
گردد و عارف عین معروف شود المؤمن مراة المؤمن
معین گردد اگر اینهٔ جمالم گوید راست میگوید زیرا که
جمال در صورت اینه خود را جلوه میدهد مثنوی
اتصالی بی تکیف بی قیاس ۶ هست رب الناس را با جان

ناس ایینهٔ روح بجمال الله اتصال بلا کیفست

وعکس جمال الله ایینهٔ رابی شعور سازد ودران

وقت معذورست وتجلیات الهیه اکرچه بی نهایتست

بسبب تنزلات بچهار مرتبه مقسومست تجلی اثاری

تجلی افعالی تجلی صفاتی تجلی ذاتی تجلی اثاری انست که

هر فردی از افراد موجودات دران وقتی که مظهر تجلی

حق واقع شده باشد اکر صدا شنود واکر بطریق علم در

ان وقت برو معلوم شود که این شئ مظهر تجلی حق شده

است واین تجلی اثاری باشد همچنانکه حضرت موسی

علیه السلام از شجرهٔ وادی ایمن حین تجلی ندا شنید که

یا موسی انی انا الله رب العالمین اکرچه شجره همانست که

بود چون از درخت صادر شد تجلی آثاری میگویند و آن
تجلی اشرف تجلی صوریست و شجرهٔ وادی ایمن که در مرتبه
نباتیست و مظهر تجلی حق تواند شد و شجرهٔ وجود
انسانی که اشرف جمیع موجوداتست اگر واقع شود چه
عجب باشد **نظم** در راه در وادی ایمن که ناگاه • درختی
گویدت انی انا الله • انا الحق راست باشد از درختی
چرا نبود نکو از نیکبختی **تجلی افعالی** آنست که سالک
در وقت مکاشفهٔ خدای تعالی بروی تجلی کند و خود را
مظهر تجلی حق بیند و بالفعل با افعال الله متصف
شود و تجلی افعالی عبارت از چنین تجلی است
تجلی صفاتی آنست که سالک در حالات کشف مظهر

تجلی حق کردد و بصفتی از صفات آلهیه موصوف
شود و بکثرت طاعات و عبادات و بنفی خواطر مظهر
تجلی حق میشود و بصفات الهیة موصوف کردد
اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله کردید بصیرت مؤمن
بنور الهی منور کردد و نور جمال الله را مشاهده توان
نمود تجلی ذاتی انست که سالک در وقت مکاشفات
مظهر تجلی حق کردد و او در بحر ذات احدیت چنان
مستغرق و متلاشی شود که فانی محض کردد و ازو
هیچ علم و نشان و اثر نماند و فنای حقیقی عبارت از ین
معنی است و فنای صرف را تجلی ذاتی میکویند و نور
بکیست او را تلون و تعین ست و ان نور خداست عز

نشانه واو را بهیچ نوع رؤیت ممکن نیست مگر بحسب
تنزلان در مراتب تنزلات نسب واضافات امّا در
هر مرتبهٔ از مراتب سبعهٔ قلبیه که تنزل میکند بحسب
آن مرتبهٔ لونی و تغیری می یابد تا مراتب قلبیه که هفتست
اوّل لسانی نور او سبز ظاهر شود دویم نفسی نور او کبود
ظاهر شود سیوم قلبی نور او سرخ ظاهر شود چهارم
سرّی نور او زرد ظاهر شود پنجم روحی نور او سفید
ظاهر شود ششم خفی نور او سیاه ظاهر شود بیت
سیاهی گر بدانی نور ذاتست ∴ بتاریکی درو آب حیاتست
∴ هفتم غیب الغیوب نور او بی نشانست کران نور ذات
مطلقست در طریق نقشبندیه مراتب سبعهٔ قلبیه

عبارتست ازین انوارست و بر طالبان حق شرط آنست که
از عالم کل بعالم دل نقل کند و دیدهٔ دل کشاده کردد
و دیدهٔ دل نور جمال الله را مشاهده کند مثنوی
برتر از ین تیرکی آب و کل ❁ تا رسی در روشنی جام دل
❁ هست در دل روزنی از سوی هو ❁ قدر سوزی
سوزنی ازابجو ❁ دیدهٔ دلان بود آزا بیاب ❁ چون
بیابی سوی از روزن شتاب ❁ دیدنی با دیدهٔ دل
بازبین ❁ پردهای حسن رب العالمین ❁ پرده نهصد
هزار از نور حق ❁ پیش چشم دل نهاده چون طبق
❁ درمیان هر یکی نهصد هزار ❁ پردهٔ دیکر بدان
اندر شمار ❁ در پس هر پرده قومی را مقام ❁ صف زده

هر یك چو بدر تمام ∴ اهل آن صفا اولین تا اخرین
∴ چشم شانه طاقت ندارد پیش ازین جناب حضرت
حق سبحانه وتعالی از تجلی اول نور نبی صلی الله علیه
وسلم را بیافرید از نور ایشان روح انبیا واولیا
را بیافرید ولوح المحفوظ و روح خاصتان ملك
از فیض آن نورست که نور و عقل و عشق و قلم
هرچهار یك معنی است رسول علیه السلام باسمه
مترادفه یاد کرده اند وحالات وکیفیات خودرا
بامتان خود نموده اند واسرار الهیه را مستور
داشته اند واین بیان ونشان ودرك قرب عارفانست
که بجناح محبت در انوار معرفت طیران کند وبنور

محبت بسر توحید رسیده اند نظم هرکرا پاسبان هدایت
اوست ٭ از ازل تا ابد ولایت اوست ٭ کوس دولت
بر آسمان زدند ٭ هرکرا پیش وعنایت اوست ٭
هست آزاده از حمایت خلق ٭ خلق کونین در حمایت
اوست ٭ کم زدن زاد راه او باشد ٭ دیدن خویشتن
جنایت اوست ٭ جهد در پیش دیده بر توفیق ٭ در
همه کارها روایت اوست ٭ اولین منزلش وجود
وعدم ٭ زین چو بگذشت نهایت اوست ٭ این حروف
که تقریر کردیم احوال ایشان وانتهای
آن در بیان نمی آید هرکرا بدین
حدیث راه داده اند منشور ولایت هردو کون

بروی او باز نهادند و دل او را نشانهٔ
نشانهٔ لطف و کرم حق کردانیده اند ظاهر و باطن
او سزای خلعت و نواخت و کرامت کشت اکر
خواهد که فارغ نشیند نتواند و اکر خواهد که طاعت
که نکند نتواند و اکر خواهد که خلق ندانند او را نتواند
زیرا که همچو افتاب تابانست و بی مال لشکرداری
کند و بی لشکر سلطانی کند و بی جنک صفهای
مبارزان بردرند و بی سرها ارد وش برکیرند و بی
دست خانها خراب کنند و بی آلت شهرها غارت
کنند و بی پای راهها دوند و بی پر در آسمان پرواز کند
و بی تعلّم همه علمها بیان کنند و بی آتش جهانرا بسوزند

وایشانرا همچنین در دریای محبت در موج محنت
و در زورق حیرت میدارند تا روزی که طناب
وصال بدست او دهند و شراب الفت و موانست
بنوشانند و عطر یحبهم ویحبونه بر آتش محبت افکنند
و قدح شراب وسقیهم ربهم شرابا طهورا در لب عطشان
او نهند و ندای لا تخافوا ولا تحزنوا بسمع او رسانند ای
طالب خدا اگر خواهی که در دریای نیستی غسل
سازی و از البسهٔ وجود هستی خالی کردی و از دریای
مطلق گوهر مقصود دریابی تا از وجود حیوانی
فانی نگردی جود رحمانی نیابی نظم جان جان از بده که
جان یابی ⁂ جان جان کی برایگان یابی ⁂ رو بمیر از حیات

بجوید

47

حیوانی ؞ تا شوی زنده جان جان یابی ؞ گر شوی

فانی از حیات فنا ؞ زندگانی جاودان یابی ؞ جان

جوی طلب نه جان وجود ؞ که حیات ابد از آن یابی

؞ این حیات وجود چیزی نیست ؞ ترک این گیر تا که

آن یابی ؞ طالب خدا در توحید خطا نکند اصل

توحید سه قسمست توحید عام توحید خاص توحید

خاص الخاص توحید عام خدای تعالی را یگانگی دانستن

فاعلم انه لا اله الا الله معلوم کند حق سبحانه و تعالی

واحدست من کل الوجوه والحکم الله الواحد ذاتش در صفاتش

یکتاست و صفاتش در ذاتش یکتا داند و فرق میان

و خاص در توحید آنست که عام بشواهد عقل بی

برند و بدان باز مانند خاص چون بشواهد عقل در
یابند و بدانند از شواهد عالم کبری و صغری بگذرند
و فنای خود در بقای حق عز شانه بیابند و پیوسته
در وجود واجب الوجود خود را محو و ناچیز یابند و ممکنات را
در واجب معدوم ممتنع الوجود دریابند و از غلبات
انوار قدم چنانکه ممکنات در ازل معدوم بود و اکنون
در لایزال همچنان دانند و توحید خاص الخاص انست که
روح مقدس از مرکب قالب پیاده شود و سیر زمان
و مکان و جهات نزد او معزول گردد و وهم و خیال
و فهم را میل نایافت در دیدهٔ کشند و حواس ضمیر
و عقل را معطل و عقل را بمقراض تنزیه زبان فضول برد

ونفس را در بازار توحید در چارسوی ونهی النفس
عن الهوی سر مزاد برداردو شیطان از آتش عشق فرار
کندو دل در عبودیت معبود استقامت کندو اخلاق
انسانیه بطوفان نیستی هستی را خراب کند و کون صغری
وکبرا را بشواهد عقلیه مقید سازدو در کتم عدم
افکند و خود را بدریای نیستی افکند تا از خود شود
و با حق باقی گردد این بیان حالات وکیفیات مشایخ
عظام است عندلیبان گلستان صفات ربانی ونساخان
کارخانهٔ قدرت حقانی نقشبندان پردهٔ مکاشفات
سبحانی شیخ عبد الخالق غجدوانی وخواجه علی رامیتنی
وحضرت شاه نقشبند بخاری وخواجه عبید الله احرار

وسر حلقهٔ خواجگان احمد کاسانی که بمخدوم اعظم ۞
معروفست ایشانان این طریقهٔ خفیه را بنهایت رسانیده
اند و مولانا جلال الدین رومی رحمة الله علیه میفرماید
که مثنوی نقشبند انند در جوّ فلك ۞ کار سازانند
بهر ملك ۞ و در نزد عارفین محققین علم اوّلین و اخرین
معلوم بوده است می فرماید که بیت گر نه حال فرق
قال بودی کی شدی ۞ بندهٔ اعیان بخارا خواجهٔ نقشبند
۞ و مولوی جامی میفرماید که نظم سکّهٔ که در یثرب
و بطحا زدند ۞ نوبت اخر ببخارا زدند ۞ از خط آن سکّه
نشد بهره مند ۞ جز دل بی نقش شه نقشبند ۞ این گهر
خاص نه هرجا بود ۞ معدن او خاك بخارا بود ۞ زدیجهان

بزر

نوبت شاهنشهی ؛ کوکبهٔ فقر عبید اللهی ؛ آنکه
ز حریت فقر آگهست ؛ خواجهٔ احرار عبید اللهست
این طریق خفیه طریق اهل السنة والجماعتست که فرقهٔ
ناجیه مراد ازین طریقتست و مراد از نوبت بخارا زدند
تجدید طریق محمدیکه صحبتست مریدان را در صحبت بکمال
رسیدن اند بیت صحبت پیر به ز هر عملست ؛ هر که با
او نشست در عملست ؛ ازین جهت مولوی جامی
چنین فرموده اند ایشانان در طریق اهل السنة والجماعة
مأمور بودند و صاحب طریقها حضرت رسول الله
صلی الله علیه و سلم صحابهٔ کرام را بطریق صحبت بکمال رسانیده
اند و طریق خفیه را بابی بکر الصدیق رضی الله عنه

تعلیم کرده اند وطریق عشقیه را بعثمان رضی الله عنه
تعلیم کرده اند وطریق جهریه را بعلی رضی الله عنه تعلیم
کرده اند هر کدام صحابهٔ کرام را بیکنوع بکمال رسانیده
اند الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق در شان ایشانست
وهر نوع در هر طریق صحابه را بکمال رسانیده اند لکن
افضل واکمل طریقها چهارست اول خفیه که طریق
ابی بکر الصدیقست دویم طریق کبرویه که طریق عمر بن
الخطابست سیوم طریق عشقیه که طریق عثمان بن
عفانست چهارم جهریه که طریق علی بن ابی طالبست
وجمیع طریقها ازین چهار طریق ناشی است وشعبه
های این چهار طریقست وطریق اهل السنة والجماعت

وشاه

وشاه راه محمدیست وکزیدۀ سبیل احمدیست وواسطۀ
وصول سرمدیست رباعی شاه عربی قبلۀ ارباب
نجات ∴ اینۀ ذات آمده مرآت صفات ∴ در پیروی
اوست علو درجات ∴ لازال علیه زاکیات الصلوات
∴ ظاهر این طریق شریعتست در مقام علم الیقین
وباطن این طریق طریقتست در سلوك ودر مقام
عین الیقین است ونهایت این طریق حقیقتست در
مقام حق الیقین کما قال النبی علیه الصلوة والسلام
الشریعة اقوالی والطریقة افعالی والحقیقة احوالی طالب
صادق قولا وفعلا وحالا در طریق خفیه که طریق
ابی بکر الصدیقست درین وقت بنقشبندیه معروف

شده است در تبعیت رسول الله سعی نماید و در سنت
ایشان استقامت کند زیرا که قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی
یحببکم الله برهان قویست بیت محمد عربی آب روی
هر دو سراست ۞ کسی که خاک درش نیست خاک بر
سر اوست ۞ از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم
سؤال کردند که فقر چیست جواب دادند که کنز من کنوز
الله اصحاب کرام باز سؤال کردند که فقر چیست قال
خزینة من خزائن الله سیوم باز سؤال کردند که فقر
چیست جواب دادند که شیء لا یعطیه الله الا نبیا مرسلا
او صدیقا او مؤمنا کریما علی الله بدان ای طالب
خدا فقر سر توحیدست و خلاصهٔ معرفتست و آب

دو بیتست

ربوبیتست که گرد غبار عبودیت را از چهرهٔ روح
پاك سازد لباس تفرید ازلیست وفقر کیمیایست که
چون بر مس وجود آدمی کذر کند او را زر سرخ سازد
ورایت دولت او در عالم توحید بلند کرده ند وسر
این حدیث که الفقر فخری روی نماید و معنی این ایت
در حق وی درست وراست آید که ولا تحسبن الذین قتلوا
فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون
وفقیر در میدان فقر بی حیرت و بی حسرت نباشد
وعشق در صورت فقر در اینهٔ دل فقیران تجلی
میکند وآن اینه در غلاف غیب غائبست ودر بیان
خلقت ارواح این لباس فقر را حضرت رسول الله صلی الله

علیه وسلم قبول کرده اند و در شب معراج هم قبول

کرده الفقر فخری نشان اوست بعد از خلقت انسانی یک

رکن این لباس فقر بحضرت آدم رسید که کلاه بود دویم

بحضرت نوح سیوم بحضرت ابراهیم چهارم بحضرت

رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم و از ایشان بچهار

یار کبار و با کثر بزرگان معتبر و معتمد رسید که در ین

لباس پنهان بوده اند مثل حسن بصری و حبیب عجمی

و شیخ معروف کرخی و شیخ جنید بغدادی و بهلول

دانا و شیخ سعدی شیرازی و مولانای جامی ایشانان

در لباس فقر بودند و کلاه حضرت آدم کلاه امرست

چهار ترکست و کلاه دویم را کلاه رؤیت گویند بحضرت

نوح

نوح علیه السلام رسیده است و او نیز چهار ترکست
وکلاه سیوم کلاه سخاست بحضرت ابراهیم رسیده
است و او نیز چهار ترکست وکلاه چهارم کلاه عطاست
و او نیز چهار ترك بوده است و او خاصهٔ محمد صلی الله
علیه وسلم است خرقه دو قسمست خرقهٔ صوریه و خرقهٔ
معنویه و هر دو در وجود آن حضرت صلی الله علیه وسلم
مندرج بوده است که بر همه کس معلومست خرقهٔ صوریه
حضرت جبرائیل علیه السلام بآن حضرت آورده اند
همه میدانند خرقهٔ معنویه چهارست خرقهٔ اولی
توبه و ارادت بمرشد کامل که بتجلیٔ مریدی متصف شده
باشد و خرقهٔ دوم جهاد نفس در سلوك باطنی که از صفات

بشریه بصفات ملکیه گذر کند وخرقه سیوم ولاینست که
قال بحال مبدل شود ومراد سالك حاصل شدنست
وخرقه چهارم ارشادست بعد از کمال مرید ومرشد ایشان
از لباسهای خود می بخشند ومیگویند که قبول تو قبول
منست ودرمیان طالبان خدا سر کرده وسرحلقه
باشی ونصیحت خود را از طالبان حق دریغ مدار دائم
بفقیران ودرویشان باشی وشریعت را پاس داری دائم
دریاد خدا باشی ودوام درحضور ودر رضای حق زنده
کانی کنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم کلاه وهم خرقه
پوشیده اند شبها درعبادة خدا میکوشیده اند وآن
حضرت سه لباس داشته اند لباس غزا ولباس اوقات خمسه

ولباس

67

ولباس شب هر کدام لباس را در وقتش می پوشیده اند

وخرقه را شب میپوشیده اند ودر عبادت خدا میکوشیده

اند واز ان حضرت صلی الله علیه وسلم باصحاب کرام

رسید بحضرت ابی بکر الصدیق رضی الله عنه وبحضرت

عمر رضی الله عنه وبحضرت عثمان رضی الله عنه

وبحضرت علی رضی الله عنه رسید واز یشان بشیخ

حسن بصری وبمعروف کرخی وبجنید بغداد وبشیخ

عبد القادر گیلانی وبسلطان بایزید بسطامی

وبشیخ ابو الحسن خرقانی وبخواجه یوسف همدانی

وبشیخ عبد الخالق غجدوانی وبحضرت شاه نقشبند

بخاری قدس سره رسید واز یشان بمولانا یعقوب چرخی

رسید وازیشان بخواجه احرار رسید ودر وجود
ایشان خرقهٔ صوریه ومعنویه موجود واشکار بود
وازیشان بمولانا محمد قاضی رسید وایشان بخواجه
احمد کاسانی که مخدوم اعظم معروفست بایشان
رسید وخرقهٔ صوریه ومعنویه در قامت ایشان
برقرار شد چهار حرم محترم دوازده پسر صاحب
کمال وهفتاد دو خلیفهٔ کامل ومکمل داشتند وایشان
مریدان خودرا در فقر وفاقه در طریق اهل السنة
والجماعت تربیه کرده اند وفقر محمدی را شعار خود
ساخته اند وازیشان نسبت صوریه ومعنویه رسید
محمد امین دهبیدی که پسر کلان ایشان است باو رسید

59

وازیشان بخواجه هاشم دهبیدی رسید وازیشان
بخواجه یوسف کاشغری رسید وازیشان بخواجه
هدایة الله کاشغری رسید وازیشان بمولانا طهر
کاشغری رسید وازیشان بدرویش عبدالله
رسید وخرقهٔ صوریه که بمخدوم اعظم رسید بود
وازیشان بخواجه پایندهٔ اقصی رسید وازیشان
بصوفی جوین غجدوانی رسید وازیشان بشیخ درویش
رسید وازیشان ببابا قول مزید رسید وازجناب
شیخ عبدالقادر گیلانی خرقهٔ ایشان بواسطهٔ مرجان
محمد خوارزمی رسید واز بابا قول مزید دو خلیفه
بودند وکلان ایشان بابا حاجی عبدالرحیم عاقبت

بخیر بودند دویم ایشان باباشاه سعد پلنک پوش
بودند و ایشان سه خلیفه داشتند باباشاه مسافر
و باباشاه قلندر حی و باباشاه محمود حی باباشاه محمود حی
حالا در هند نشان سجاده نشین در مقام ارشاد مرشد
وقت ایشانند و جناب ایشان باباخاجه عبد الرحیم
عاقبت بخیر خلیفه بسیار داشتند خلیفه شاه ناظر
و خلیفه شاه منظور و باباخاجه مراد حی و باباحاجی
صفائی سمرقندی و بابا ملا امان بلخی رحمهم الله
ایشانان هر کدام کامل و مکمل بودند و از جناب ایشان
بابا ملا امان بلخی یک کلاه یک خرقه در عالم حیات
بفقیر بخشیده بودند و بعد از وفات ایشان یک

عصا

عصاویك بكجكول رسید نعمت ظاهریه و باطنیه كه
ازجانب پیر دستكیر دازجانب مرشد عذر پذیر
باین درویش عبدالله رسیده است اكرصد سال شكر
كویم شكر نعمترا ادا كرد نمیتوانم حق سبحانه و تعالی
ایشانانرا خلعت وصال خود پوشانید و بشربت جمال
خود مسرور كرداند امین یارب العالمین كلاه عطا كه
خاصه رسول الله صلی الله علیه وسلم بود چهار ترك
و هفت درجه دارد چهار ترك چنانست كه اول
ترك دنیاست كه در حدیث واقع شده است
ترك الدنیا راس كل عبادة دویم ترك نفس است كه
حجاب غلیظ در مابین خدا و بنده واقع شده است

سیوم ترک جنت است که عاشق دیدار را با جنت
و رضوان چه کار چهارم ترک وجود ست که این
چهار دیوار نا بود ست و هفت درجه اول عشقست
درجهٔ دویم فقرست که الفقر طلب التقرب الی الله
درجهٔ سیوم سلوک است یعنی رفتن در راه
تحقیق درجهٔ چهارم کثرتست یعنی صیقل صفات
وجود بشریت است درجهٔ پنجم نکهتست یعنی
طیب من ریاض المکاشفات است درجهٔ ششم
وحدتست که خلوت و عزلت از جملهٔ اهل غفلت
درویش دور باشد درجهٔ هفتم سکونتست
وحضور فی الحضور در جایی که حضور آگاهی

حاصل

63

حاصل شدنست ودر جای خود استقامت
کندبی ضرورت نقل مکان نکند ای طالب صادق
بدانکه در طریقهٔ خواجکان در وقت کلاه پوشیدن
کلمهٔ طیبه بخوانند که لا اله الا الله محمد رسول الله
سر کلمها کلمهٔ توحیدست وسر طریقها طریقهٔ
خواجکانست الراس بالراس در وقت خرقه پوشیدن
این ایت را بخوانند نصر من الله وفتح قریب وبشر
المومنین کلاه حضرت ادم بشیث رسید وازیشان
بحضرت ادریس رسید وبر سر ایشان بجنت رفت
وکلاه حضرت نوح در طوفان غائب شد وکلاه
حضرت ابراهیم بحضرت اسحق رسید وازیشان

بحضرت یعقوب رسید وازیشان بحضرت
یوسف رسید وازیشان العرض اخر الامر
بحضرت شعیب رسید وازیشان بحضرت
موسی رسید وازیشان بحضرت عیسی رسید
چونکه سفر بالا شد کلاه نیز بالا رفت و کلاه
حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم در
وقت قسمت لباس بحضرت ابی بکر الصدیق رسید
واین بیان هرکه خواهد در رسالهٔ باباحاجی عبد
الرحیم عاقبت بخیر رحمة الله علیه بتفصیل بیان
کرده اند از انجا باید دید درین جا اختصار کردیم
چونکه احوال الفقر و بیان خرقهٔ صوریه و معنویه

در

در اوّل صفحه مذکور شد بقدر حوصلهٔ او ز دریا
قطره و از آفتاب ذرّه ذکر کردیم و ذات فقر عالم بی
رنگی است که در آتش عشق تعلّق ظاهری و باطنی را
تمام می سوزد و صفات فقر بی‌آرامیست که در غیر
ذات حق قرار نگیرد و افعال فقر سوختن بی تکلّف
و ساختن بی تصرّف و آثار فقر جذبه است که انوار
تجلّیات الهیّه محو و متلاشی سازد نظم فقرست
سواد اسم اعظم ❀ در صورت فقر جمله مبهم
❀ اسرار دو کون اگر بخواهی ❀ در آتش فقر گیر ماتم
❀ این صورت فقر عشقبازی ❀ بر قامت بی دلانی
پر غم ❀ شاد ند بفقر نامرادی ❀ هموار بدرد عشق

خرّم ❁ گر صورت عشق را بخواهی ❁ در کسوت فقر
مثل ادهم ❁ هر کس که بفقر آشنا شد ❁ با درد دلم ریش
مرهم ❁ محظوظ بفقر خود ندانی ❁ در بحر محیط فقر
شبنم ❁ تصوف صفات فقر است وفقر عین تصوف است
وفقر حقیقت ولایتست که سند جملهٔ اولیا وصلحا
است وفقر بصفت راست نمی‌ آید و درفقر کمنا می
محو در محو وفناست تا بعالم بقا رسد و در تو شتر
تمام نمیشود بیت درویش را که فقر وقناعت مسلمست
• درویش نام دارد وسلطان عالمست • ای درویش
درویش شدن اسان نیست رباعی درویش کسی بود که
نامش نبود • هر شب بخرابهٔ مقامش نبود • در بوتهٔ

فقر

فقرا اکر بسوزد صد سال • از کس طمع پخته و خامش
نبود • غذای درویش شراب محبتست ولباس درویش
فقرست وخانهٔ درویش مسجدست ورفیق درویش
قرآنست وزبان درویش در ذکر رحمانست ودل
درویش سبحانست رباعی در راه خدا دو کعبه امد
منزل • یك کعبه کاز کلست یك کعبه دل • تا بتوانی
زیارت دلها کن • بهتر ز هزار کعبه باشد یکدل • دل
درویش بر دوام در یاد خدا مشغول بی آرام وبی
قرارست رباعی کر دردل تو کل کذرد کل باشی • ور بلبل
بی قرار بلبل باشی • تو جزئی وحق کلست اکر روزی چند
• اندیشهٔ کل پیشه کنی کل باشی • دلا اکرچه کوشت

یانه صنوبری شکلست اما ماهیت دل اندیشه
وخیالست رباعی گرد رطلب گوهر کانی کانی • ورزنده
بوی وصل جانی جانی • فی الجمله حدیث مطلق
ازمن بشنو • هرچیز که درجستن آنی آنی • دل
اندیشه وخیالست ودرد دل درویش جز حق نباشد
خواجه عبدالله انصاری می فرمایند که درویشی خاکیست
بیخته نه کف وپارا ازوی دردی • ونه پشت
پارا ازوی گردی بیت درویش را ز عالم فانی نصیب
چیست • ابریق وروی مال ومصلا ونیم شب
• خواجه حافظ شیرازی می فرمایند که قطعه از غزل
روضهٔ خلد برین خلوت درویشانست • مایهٔ محتشمی

مایهٔ

خدمت درویشانست • آنچه زر میشود از پرتو او
قلب سیاه • کیمیائیست که در صحبت درویشانست
• خسروان قبلهٔ ارباب جهانند ولی • سببش بندگیٔ
حضرت درویشانست ای طالب شناختن نفس
واجبست حق سبحانه وتعالی نفس را سه قسم کرده
است اول اماره دویم لوامه سوم مطمئنه معرفت
نفس بهر کس واجبست ومعرفت حق تعالی بمعرفت این سه
نفس باز بسته است کما قال النبی علیه السلام من عرف
نفسه فقد عرف ربه نفس اماره فرمایند ورونده است
قوله تعالی ان النفس لامارة بالسوء نفس لوامه را گفت
ولا اقسم بالنفس اللوامة ملامت کننده است وجوینده

ونفس مطمئنه را کفت یا ایتها النفس المطمئنة آرام کرفته
است وکوینده اما نفس فرماینده وروینده انست
که در همه افعال واقوال موافق قهرست وپسندیده
هوا وشیطانست ونفس ملامت کننده وجوینده
قلب محزونست ونفس آرام کرفته وکوینده روح
ناطقه است در بیان قلب محزون ودر بیان روح
مطمئنه عاجزیم زیراکه قوله تعالی ویسئلونک عن الروح
قل الروح من امر ربی وما اوتیتم قلب را هم نمیتوانیم کفت
زیراکه قلب المؤمن عرش الله الاعظم اما در بیان نفس
اماره چند کلمه خواهم کفت بعون الله وحسن توفیقه
تا باشد که طالبان خدا را فائده حاصل شود ان شاء الله

تعالی بدانای طالب خدا انچه درمیان خلق مذکورست
اسم نفسست هرکس نفس را نمی شناسد و نمی داند
و نمی بیند درمیان اهل صورت و نفس حجاب بسیارست
برو مطلع نگردد تا حق را نشناسد نفس را نداند طالب
آن زمان داند که سالک در مقامات و سیر در حالات
و طیران در مکاشفات و حضور مشاهدات پیدا
اید و بی اختیار بسالک مکشوف شود زیرا مردان
زمان صاحب دیده گردد و از صاحب دیده در حجاب
نتوان شد ای طالب خدا بدانکه روح ناطقه را قیام
صورت در لطیفیات حقست و مظهر لطف و اینه
جمال نمای حقست و او حزب حقست قوله تعالی

اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم المفلحون همچنین اماره
را هوام صورت در قهریات باوست واین مظهر قهر
وغضب وایینهٔ جلال غای حقست و در احوال
این کروه اولئك حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم
الخاسرون وزمام هر دو در قبضهٔ قدرت حقست تعالی
وتقدس وخاطر انکیز اوست واکر خواهی که مطیع تو کرده تو مطیع حق
شو تا زمام هر دو بدست تصرف تو باز دهد چنانکه
نفس مطمئنه نوریست از عالم لطف حق که علم دارد
وقدرت دارد و بهمه اوصاف واخلاق حمیده
موصوفست ونفس اماره نیز ظلمتیست از عالم قهر
حقست عز شانه که باوصاف واخلاق ذمیمه

موصوفست

موصوفست و بر دروازهٔ دل نشسته تا هر خاطری
از عالم لطف و قهر در دل ممتحن دارد شود و ان القا
حقست تعالی و تقدس و ان شعلهٔ نار افتراقست
که در دل افکند تا دعوای از معنوی بدید اید و
برانند که بتقلیب احوال سیر اسرار تا حجاب قهریات
نبری و ازان نکذری بمشاهدهٔ لطفیات نرسی
غافل مباش تا غلط نکنی نفس اماره شریرست بر دو
بود زیرا که امتحان مردانست و او ترا دشمنترین دشمنانست
کما قال النبی علیه السلام اعدی عدوك نفسك التی
بین جنبیك قطعه تا کی ای تن با عروس نفس
دل بازی کنی • وز ره غفلت بعقل و شرع طنازی کنی

ددو دیو شیطان و دنیا و زنی حرص و امل ⁂ مر هوا
و نفس را پیوسته دمساز یکنی ⁂ و اکر ریاضت
ندهی بر سر او کوفته رنجور نداری سر بر آرد و اکر اسباب
مهیا بیند بدعوای خدایی بیرون آید پیوسته پیشهٔ
آن شریر شر انکیختن است و کبر و کفر و خدعه پیشهٔ اوست
اکر او را بدانی حق بشناسی تا سالک حق را بهمه صفات
نداند بجواهر توحید نرسد و اکر نفس را داند که چیست
و کیست عارف شود ایطالب خدا آنچه فعل نفست در
مغالطات از متشابهات آن از انیك بدانند و دریابند که
آن از جملهٔ نفست یکی از ان طاعات آموختن است
تا مرد را در تهلکهٔ سالوس و عجب و ریا و ناموس افکند

تا سودا

تا سودا و مالیخولیا برو غالب کرد د خود پرست و بت
پرست و شکم پرست شود و یا مدعی و منکر گردد و یا
نفرت در طاعات از ثقل عبودیت در وی پیدا آید و یا
مرد را از طاعت دوام منکر کند دقیقه چندست
که مشایخ کار دانند سخن اغلب از تأویل و رخصت
گوید بیشترین وسوسه ان مکر در طلب جاه و ریاست
و مهتری و سروری باشد تا بمکر سر بفرعونی بر آورد
و طاغی و باغی شوند تائبانرا بشهوت آرد و آرزوهای
هر نوع مختلف از راه ببرد و مبتدیرا برخصتها در
شبهات و حرامها افکند و زاهدانرا بخواجگی جستن
و طلب جاه از راه ببرد و صابرانرا از راه غضب برده

صبر بدرانند و علما را بکوی حسد درافکند و صاح
عزلتانرا برخصت با غفلت آورد و بفقیران با سؤال
آلوده و ملوث کرداند بدان ای طالب خدا معرفت نفس
سه قسمست قسمی عام را و قسمی خاص را و قسمی اخص را
انچه عام راست معرفت او بصورت احوال و افعال
ویست موافق شریعت و طریقت نباشد و معرفت
خاص بر دقایق و حقایق و مکرهای ویست در طیران
روح بعالم الهی است و معرفت اخص بر وجود الهامست
که ازانجا صادر و واردست چنانکه در هر نفس
رشدی و انتباهیست همچنانکه در هر نفسی آفتی
و اشتباهیست و بر اشتباه و غلطات ان واقف

شود

نشود الا عالم ربانی که باخبر باشد از جمیع مهلکات
و منجیات غلط اول آنکه خودپرست باشد و پیر
نادیده و خدمت ناکرده و صحبت نایافته و راه نارفته
و طریق ناشناخته معجب باشند بنفس خویش
و اقتدا بهیچ پیر ندارند و چنین گویند که شریعت زحمت
راهست و سخن علما را نشنیدند و دران گمراهی
و ضلالت بمانند و دیگری را نیز گمراه می کنند غلط
دیگر آنست که در هیچ وقت سنن و آداب شریعت
و طریقت نگاه ندارد و حرکات ایشان جمله در فتایح
باشد و خود را در رویش و رسیده دانند رسیده
اند لکن بالنار و السقر غلط دیگر انست که نوافل

وفرائض را و اوراد ها پیران را در اوقاتهای شریف را
بکاهی بگذرانند و عابدان را طعن کنند که عابدان
افکندهٔ نفسند و ناتمام و آن بیخبران نمیدانند که راه
بندکان بر عبودیتست نه بر کسالت و غفلت نظم
کر بالله ترا هیچ کسی راه برد ؛ نالهٔ نیم شب و آه سحرکاه
برد ؛ مرد الله طلب باید تا نیم شبان ؛ تحفهٔ درکه
الله همراه برد ؛ بسزا خود نبرد راه بالله کسی ؛ بسزا راه
بالله برد ؛ تا بخود راه کسی داند هد شاه کرا ؛ زهره
باشد که کسی را بیر شاه برد ؛ هیچ چاوش نکند دور
زدرکاه ترا ؛ که بدرکاه ترا حاجب درکاه برد ؛ مرد تا
هست یکی ره نبرد جز بیکی ؛ مرد چون نیست یکی چون

برد

بیکی راه برد ❀ مرد عاشق بقدم باید که برد راه ازان
❀ مرد عاقل شده راه دیو بناگاه برد ❀ همرهی آرد درین
راه تو مختار بکف ❀ زانکه این راه بسر مرد بهمراه برد ❀

غلط دیگر انست که دست از حرام وشبهات
باز ندارند واز هرجا که یابند حرام مکروه بگیرند و
بخورند وبپوشند وبگویند که حرام ومکروه نارسیده
کانراست وگرنه حرام وحلال در عالم یکانکی چه باشد
وهردو یکجاست واگر باعتقاد گوید کفرست والا
جهل عظیمست ونداننند که بنده ممتحنست از حق تعالی
برجمیع معاملات غلط دیگر انست که حق جل وعلی
بی نیاز و مستغنیست واورا از طاعت ومعصیت

ماچه زیادت ونقصان بود ماخود را بی فائده چه
رنجانیم وزحمت دهیم خود را وقومی را در شبهه
اندازند وسر بیابان ضلالت فرونهند وبر صحت
این قول که خلق هر عمل که میکند برای نفس خود میکند
کما فی قوله تعالی **ومن جاهد فانما یجاهد لنفسه**
طبیب بیمار را پرهیز فرماید یا شربتی ویا غذائی
از بهر بیمار می فرماید نه از بهر خود اگر بیمار فرمان
برد ویا نبرد طبیب را ازین چه نفع وچه ضررست
واگر بیمار فرمان برد نفع آن با نفس او عائدست واگر
نبرد ضرر آن نیز بخودش راجعست **غلط دیگر** آنست
که علم دین وعلماء متقین را خوار دارند وحقارت کنند

واین

وکویند که علم حجاب راهست و علما محجوبانند این
کار نه کار علمست کار ذوقست و کار قدمست نه کار
قلم اکر کسی حجت کند کوید که این حدیث بجدل راست
نیاید و نمی دانند که جملهٔ کتابهای حق تعالی و احادیث
نبوی دعوتست بعلم و ثنا بر علما و دعای انبیا علیهم
رب زدنی علما
السلام پیوسته این بود که علم سبب نجات خلقست
در هر دو عالم و حجت است با منکران راه دین و فرق
کننده است در مابین حق و باطل **غلط دیکر** آنست که
کروهی ازیشان خمر و بنک و افیون و برج و چیزهای
مسکرات یابند بخورند و کویند که مرکب راهست
و کیمیای وجود مردانست شوم مرکبی و باطل کیمیای

و تلخوش حالتی که آب تلخ و بدبوی و گاهی تلخ که
حیوان نخورد مرکب مردانه توفیق حقیقت و کیمیای
او اخلاصست و حالات مردان مشاهدهٔ جمال و جلال
حقیقت شور از جان عاشقان برآرد و دمار از
محبان صادقان برآرد **غلط دیگر** آنست که فرضی
که حق سبحانه و تعالی واجب کرده است بر بندگان
خود قبول نکنند و عمل نمی کنند چون نماز و روزه زکات
و حج و اغتسال و چنین گویند که ما مخصوصیم بحضرت
و عبودیت این تکلیفات غیر ما راست که بندگانند
خطا ازین جاست که خود را در عبودیت ندانند دم
از ربوبیت زنند در طریقت شرط آنست که تا حق

تا حق

عبودیت تمام بجا نیارند بحضرت ربوبیت راه نیابند
غلط دیگر آنست که وضو وطهارت وغسل جنابت را
مهمل گویند که ما طهارت از ازل داریم بلی دارند ولی
جنابت ازل که بهمه بحرهای عالم پاک نشوند لو اغتسل
اللوطی بماء البحر لا یاتی یوم القیامة الا جنبا
زیرا که قدس وطهارت صفت حقست حق تعالی
وتقدس پاکانرا دوست دارد کما قال الله تعالی ان
الله یحب التوابین ویحب المتطهرین غلط دیگر
آنست که سخن چین ونمام وغماز وهرزه گوی کنند
ولهو ولعب آغاز کنند خلق را از عبادت باز دارند ودر
غائب غیبت کنند کار آنان فتنهٔ ودشمنئ دوستان

خداست ومنکر اخرتست وکویند هرچه در ازل
رفته است نتوان کردانید وتغییر وتبدیل نتواند
داد وسخن ایشان کردزشت وجواب ایشان انکه ما
مأموریم بداشتن محکمات ومتابعت اوامر ونواهی
وپیروی شریعت ونکاه داشتن فرمان حق تعالی
ورسول او صلی الله علیه وسلم که آن کن واین مکن
بدانستن تقدیرات حکم ازل مأمور نیستیم حکم ازل
فی علم الله مستور است ایشانان لشکر شیطانند
اشرار فتنهٔ اخر الزمان انیست غلط دیکر آنست که
فاعل این همه حرکات وسکنات حقست ما را در میان
هیچ دست نیست وبیان رخصت محرمات وشبهات

ومکروهات را حلال گویند وسر بپیچ دینی وکفر
ضلالت برآرند بلی فاعل فعال همه موجودات حقست
خالق خیر وشر اوست وافعال شر را بها ویهٔ سخط
انداخت وعمل خیر راد رازل برضا ومحبت بپسندید
قوله تعالی من یهد الله فهو المهتدی ومن یضلل فاولئك
هم الخاسرون غلط دیگر آنست که گویند این همه
خود اوست یعنی هیچ جزو نیست که نه از کل اوست
واین را جزئیات منفرد الذات گویند بر هر یکی بگو که
من خود اویم تو خود اوی پس او شرکست خدای تعالی
از جمیع تفرقهٔ محدثات منزه هست وواحدست جزو
بر وراه نیست حلول نیز نپذیرد ومتلون نگردد ومتغیر

نشود بدین اعتقاد کافرست نه حق را دانند و نه خود را
اگر کسی حق بودی کی فانی شدی و تغیر بد و چه گونه راه
یافتی **غلط دیگر** آنست که ضعفا راست که در خیالات
باشند و تمثیلات ابلیس بینند میپندارند که آن کشفست
و ذات و صفات حق مانند نهند و خیال پرست
و خود پرست شوند نعوذ بالله من شرور خاطرهم
غلط دیگر آنست که اولیا را بر انبیا تفضیل کنند و تومی
برابر دانند این خطای عظیمست **غلط دیگر** آنست که
جماعتی از ایشان دعوی رؤیت کنند در دنیا بچشم
سر و گروهی کشف عیان از کشف بیان باز ندانند
و توهم کنند که آنچه من بینم بچشم سر بینم از غایت نادانی

ندانند آنچه تجلی خدای تعالی در دیدهٔ دل می بیند
نقلست که از رسول خدا که ابلیس ما بین السماء والارض
بر تخت عظیم نفس خود را بر جماعتی از عوام عرضه
کند تا ایشان را ضال و گمراه کند و مکرهای او را نهایت
نیست آنچه در چشم ظاهر بیند نمایش شیطانست
نور جمال الله را در دیدهٔ دل مشاهده کردن بنور
معرفت جائزست غلط دیگر آنست که جمع از ایشان
نورها بینند از انوار مخلوقات توهم کنند که آن نور
حقست تعلق بذات او دارد این خطاست او موصوفست
بنور لکن نور او هدایت و معرفتست نور حق توحید
و یقین و ارشاد است این نور ظلمت که ایشان گویند

خدای تعالی ازان منزه هست اما حق تعالی نورست
ورای این همه نور حق از خیال بیرونست اگر حق سبحانه
وتعالی از نور جلال خود ذرهٔ تجلی کند جمله مخلوقات
محترق وخاکستر شوند وناچیز کردند حق سبحانه
وتعالی بدیعست بهرحال ونور جلیلش قدیمست
وروح ناطقه روح قدسی استان نور از نور محمد
مصطفیست صلی الله علیه وسلم هرچه بیند وکوید
وشنود وداند ازان نور بود غلط دیکر انست که
توانکری را بر درویشی وغنا را بر فقر تفضیل کنند
وندانند که حق سبحانه وتعالی فقر وتجرید سالکان را
ذکر کرد وکفت والله خیر وابقی وصادقانرا استوده

بفق

بفقر کما قال الله تعالی للفقراء الذین احصروا فی سبیل الله
حضرت محمد صلی الله تعالی علیه وسلّم امتان خود
را بجوهر فقر برگزید و دنیا بگذاشت وگفت الفقر
فخری غلط دیگر آنست که قومی کسب را بر توکّل
ترجیح کنند واهل توکّل را طعن کنند وندانند که توکّل
حالات انبیا ورسل علیهم السّلام است وکار
اقویاست وکسب کار ضعفاست ودر طلب دنیا
ودر راه حق عاصی کردند وباعث ترک فرائض سنن
واقع شود غلط دیگر آنست طائفهٔ گویند که
ما مجرّدانیم وهرچه ما بینیم بکار بریم وهرچه در
زبان آید بگوییم وفرق نکنند بین الحق والباطل والحلال

والحرام این حدیث کلیا شرست وخطای عظیمست
غلط دیکر آنست که کروهی از بی علمی ریاضت خودرا
ضعیف کنند تا بحدی که از فرائض بازمانند وندانند که
مشایخ مجاهده بتدریج کرده اند ونقصان غذای
نفسانی باندازه زیادتی روحانی کرده اند نه بتعجیل
وهرزه تا مقصود حاصل کرده اند مثنوی نفس
اژدرهاست او کی مرده است ٭ از پی بی آلتی
افسرده است ٭ ترك لذتها وشهوتها سخاست
هرکه در شهوت فروشد برنخاست ٭ نفس وشیطان
هردو یك تن بوده اند ٭ در دو صورت خویش را
بنموده اند ٭ نفس اماره مثل آهنست در آتش

جوع کداز کنند بشمشیر کلمهٔ لا اله الا الله سر
نفس را ببرند بعد از ان غیر حق در دل نماندان زمان
اهن اینه شود نور جمال الله بتابد و دیدهٔ دل تمام
کشاده کردد نور جمال الله را بدیدهٔ دل بیند
مثنوی لا نهنکیست کائنات آشام • عرش تا فرش
در کشیده بکام • هر کجا کرده ان نهنک اهنک •
از من و مانه بوی ماند نه رنک • نفس اماره چند
سردارد • کر ببری سرد کردارد • نفس فرعون وزیر
شیطانست • همچو فرعون مثلها مانست • همچو
موسی عصا بدست آری • سر فرعون نفس بر داری
ان زمان مشکل تو حل کردد • شربت تلخ همچو حل کردد

ساقیا جرعهٔ ز جام الست • بندای بخش کرده مست

ای طالب خدا بدانکه فرزند آدم سه گروه بوده است

بیگانگان مزدوران مقربان بیگانگان همه هیزم

دوزخند کما فی قوله تعالی وقودها الناس والحجارة ومزدوران

طالب بهشتند کما فی قوله تعالی جزاء بما کانوا یعملون

ومقربان را که مقصود آفرینشند کما قال تعالی

وربك یخلق ما یشاء ویختار آفریدن عامست وبرگزیدن

خاص والسابقون السابقون اولئك المقربون

اما سابقان ومقربان وبرگزیدگان آن کسان اند

نفس ایشان در سبیل والذین جاهدوا فینا لنهدینهم

سبلنا سیارست ودل ایشان در طریق لنهدینهم

سبلنا

97

سبلنا طیار ود رهر منزل و مقام در پیش ایشان
چراغ و شمع در دلهای ایشانست هرکرا برافروختند
وازحجاب نفس وظلمت هوا بیرون آورند طریق فنا
بطلب بقا در پیش وی نهاده اند این طائفه فناء حاصل
کرده اند اکر ازعالم بقا حرف زنند راستست رباعی
عشق امد وشد چو خونم اندر رك وپوست • تاکرد
مرا از من پر کرد ز دوست • اجزای وجودم همکی دوست
کرفت نامیست زمن بامن وباقی همه اوست رباعی
خوش انکه لباس وهم راشق بینم • حق را همه خلق خلق
راحق بینم • نی آنکه شود قید حجاب اطلاق • درضمن
مقیدات مطلق بینم رباعی یارب ز دو کون بی نیازم

کردان ٭ وز افسر فقر سرفرازم کردان ٭ در راه خودت
محرم رازم کردان ٭ زان ره که نه سوی تست بازم کردان
رباعی یارب دل پاک وجان آگاهم ده ٭ اه شبگرهٔ
سحرگاهم ده ٭ در راه خود اول ز خودم بیخود کن ٭ وانکه
بیخودی خود بخود راهم ده ٭ امّا آن سابقان و مقرّبان
حق راکه دل ایشان در مناجات وعقل ایشان در
حیرت جان ایشان از نور تجلّی الهی مستغرقست قطعه
از صفای می ولطافت جام ٭ درهم آمیخت رنگ
جام ومدام ٭ هرچه جامست نیست گویی می ٭
یا مدامست نیست گویی جام ٭ چون هوا رنگ آفتاب
گرفت ٭ راحه برداشت از میان ظلام ٭ کشف

دو حرف

دو قسمست کشف غلبه وکشف عیانی کشف غلبه
در دنیا وکشف عیانی در آخرت مراد ازین کشف
مشاهده است ومراد از مشاهده دیدنست حق
سبحانه وتعالی را در دنیا همین غلبهٔ نسبت محبتست
ومحبت حق سبحانه وتعالی در دل چنان غلبه کند که
کویا می بیند همچو آن تشنه که همه عالم در نظر او آب می نماید
واز زبان او این سخن جاری میکردد **بیت** غرق آبیم وآب
می جوییم ∴ در وصالیم وبی خبر ز وصال • از غلبات
جذب عشق ومحبت محو ومستهلك کردد **قطعه**
بدلی را که عشق بنوازد جان وجلوه کاه خود سازد
بخودش آن چنان مشغول که بمعشوق هم نپردازد آنچه

نصیبست دوستان حق سبحانه وتعالی را از مشاهدهٔ
جمال حق در دنیا اینست قال النبی صلی الله علیه وسلم
الاحسان ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه
فانه یراک وکشف غلبه عبارت از اینست اما کشف
عیانی که در آخرتست همچون ماه شب چهارده همه
کس مے بیند ومست ومستغرق جمال حق شوند در
اصطلاح صوفیه کشف عیانی گویند قال النبی
صلی الله علیه وسلم انکم سترون ربکم کما ترون القمر
لیلة البدر لا تضامون یعنی شک نمی کنند در رؤیت او
ای طالب خدا حضرت حق سبحانه وتعالی را چنان
عبادت کنی که گویا تو او را می بینی و او ترا می بیند یعنی

دوم

در همه احوال او را حاضر بینی و مشایخ عظام چنان
فرموده اند که کسی همچنان ملاحظه کند که حق سبحانه
و تعالی را از شش جهت حاضر خود بیند و خود را
در جهت بیند حق را منزه از جهت واند از رجال الله
می شود و مشاهده عبارت از نیست و بدایت مشاهده
است مدتی خود را بتکلف برین می دارند تا آن
زمانکه این صفت ملکهٔ نفس او شود و همچو بینایی
در چشم و شنوای در گوش هر چند خواهد که این صفت
را از خود دور کند نتواند و غیر از ین صفت هر چند
در خود ملاحظه کند و نبیند نهایت مشاهده اینست
و نهایت کشف غلبه در دنیا بدوستان خدا اینست

معنیٔ احسان هم اینست مثنوی قرب حق بالا و پستی
رفتنست ❁ قرب حق از قید هستی رستنست ❁
اتصالی بی تکیف بی قیاس ❁ هست رب الناس را
با جان ناس ❁ ای طالب خدا این کار مردانست نه کار نا
مردان این کار ز بازی نیست جانبازیست مثنوی آن
مقامی که عقل و ایمانست ❁ مردن جسم و زادن
جانست ❁ جان فدا کن که در جهان سخن ❁ جان شود
زنده گر بمیرد تن ❁ آنکس که طالب ایمان حقیقی است
از جان باید گذشت مخبر صادق صلی الله علیه و سلم
چنین فرموده که موتوا قبل ان تموتوا یعنی بمیرید
پیش از آنکه بمیرانند وجود مجازی را در راه دوست

فوت شد

جان جانرا **قطعه** بدست نمی اید حقیقی ایمان که انکس ند
جان ** یابی جان کی برایکان یابی ** جان بجان ببذل
ازات بدا حیات که ** وجود جان نه طلب جودی
پیشوایان دین پیران نفوس از **قدسیه کلمات این** یابی
بکمینه عظام مشایخان تالیفات واز یقین اهل
باشد داشته قصوری اگر اوردیم بیان در بود رسیده
باشد زیاده طریقت میزان از واگر بنویسند عفو بقلم
ندانند درمیان اوراد گو دعا بتراشند مرحمت بکارد
التماس فرمایند عفو نداریم هیچ خود در قصور از غیر
تاکجا ازکجا **مثنوی** کنند یاد خیر دعای در که داریم
سال * کردی در سال پنجاه و چهل * کردی سفر

در فصاحت وکوی در ماه تو در سیاحت بود ❀ کفت

جهان خار اواره بودی ❀ نهان بی سرو پا از خود ❀ بود

حال چه شد ❀ راه بر کوی از سر خود کذشته ❀ بودی

باغ و بستان ❀ بودم از بلبلان شهر کجا ❀ دیده راه بر کوی

کام هشیار کاه ❀ در پرواز کاه در ناله و کد ❀ پر ثمر آنجا

رفته ❀ از روز رکذر بودم روزی ❀ سوز و کداز

بود صیاد پیر چابک دست ❀ از خویش در بدر بودم

جام جمشید و تخت ❀ در پس پرده جام در یک دست ❀

کیمیای سعادت ❀ عرصه حال خویش در افسوس ❀ کیکاوس

در حقایق ❀ لعل شهوار معدن صمدی ❀ ابدی

در میان محققان تاجی ❀ چو بحر مواجی

مطلع

مطلع آفتاب مشرق بود ❁ گوهر معدن حقایق بود ❁
صید دام اسیر او گشتم ❁ سال عمر کمینه هفده بود ❁
نظر او معاد و مبدء بود ❁ گفت روزی اسیر ما گشتی ❁
ناشنایان خویش بگذشتی ❁ مادران و برادران داری ❁
اقربایان و خواهران داری ❁ مال و ملک پدر چه خواهی کرد ❁
رخت و اثواب و زر چه خواهی کرد ❁ گفتم ای شیخ از برای خدا ❁
جمله کردد برای دوست خدا ❁ بنده را بندگی قبولم کن ❁
توبه بر کنه قبولم کن ❁ تو قبول خدا قبول کند ❁
در ره دوست عمر طول کند ❁ گفت غمخوار تو خدا و رسول ❁
بدر تو منم مباش ملول ❁ بخدا باش دائما ذاکر ❁ نعمت
دوست را شوی شاکر ❁ در سفرها رفیق می‌بودم ❁

دائما همطریق می بودم ٭ از قضا در دلم سفر افتاد

سیر کردن بحر و بر افتاد ٭ عرض حالی باذن سیاحت

گفته ام گفت رو بهمراهی ٭ چند حرفی ز اول و آخر

در طریق محمدی دائر ٭ بیست و سه سال استقامت کوش

خلعت فقر را نما نداز دوش ٭ ظاهر خویش در شریعت دار

باطن نیز در طریقت دار ٭ منتظر در نزول رحمت باش

جان و دل بر در حقیقت باش ٭ هرکجا دوستان حق یابی

بقدوم شریف بشتابی ٭ از دعاهای خیر توشه بگیر

عارفان حرمتست خوشه بگیر ٭ رو معینت شود خدا و رسول

از عبادات حق مباش ملول ٭ دست برداشت پیر روشن دل

ریش و ابرو سفیده ام خجل ٭ قد دلجوی خویش کرده کمان

مو

تیر اقبال را زند بنشان ؞ مدتی در دعا فرو رفتند ؞

آنچه هست از لسان جان گفتند ؞ کاشغر زو که بحر مواجند ؞

در میان گذشتگان تاجند ؞ در سمرقند مکان پیرانست ؞

در بخارا و بلخ شیرانست ؞ بعد زان شیخ جام پیر هرات ؞

جمله را یاد کن حیات و ممات ؞ در دعا یاد از پیر کهن ؞ داد

یکجزء کتاب علم لدن ؞ ای ندای بگو چه میطلبی ؞

هرچه در دل بود کشتا ی لبی ؞ گفتم ای شیخ عذر

ما بپذیر ؞ عفو فرمای کرده ام تقصیر ؞ دل و جان

ماند و خود روانه شدم ؞ از همه خلق خود کرانه شدم

پای در راه و چشم خون باران ؞ این چه شورست

عقل و جان حیران ؞ زده ام کوه و دشت صحرا را ؞

رفته‌ام برخشك ودريارا ∴ شهر دشهر کو بکو
رفتم ∴ تا که دیدم چهار سور فتم ∴ طاقها و منارهٔ
عالی ∴ رستها ونشسته بقالی ∴ کفتم این شهر
کیست وحکم کراست ∴ جمله رفت رفت این برجاست
پای تخت دیار ترکستان ∴ عشرت انکیز مثل
هندستان ∴ مثل این یارکند ولایت نیست ∴
حکم را جمله را نهایت نیست ∴ روکه پیران خاندان
کویند ∴ خلق هفت محمدان کویند ∴ رفتم انجا که هفت
قبر کبیر ∴ منجذب همچو آفتاب منیر ∴ تربه داری
نشسته شیخ عظام ∴ کرد اشارت بطوف کفت
بنام ∴ ای ندای بیا زیارت کن ∴ خانهٔ دین خود عمارت

کن :: از آنجا بطرف کاشغر روانه شدیم بعد از
چند روز کاریکاشغر رسیدیم در زیارت آستانهٔ
حضرت پیران دستگیران مشرف شدیم چند وقت
درمیان محبان در تبعیت آستانهٔ پیران گذرانیدیم
لکن حالات وکیفیات کمینه زیاده شد اول ایشان
بابا ملا امان بلخی در قید حیات بودند کمینه را
راحت وارامی بود این سفر معین و مهربان درمیان
فقرا کسی پیدا نشد کاهی در آستانهٔ خواجه هدایة الله
کاشغری ساکن میشدیم کاهی مست وکاهی هشیار
کاه تمکین کاهی بی قرار در اطراف مزار فیض اثار ایشان
شصت وهفتاد از اولیای عظام مدفونند وسائر

مؤمنین و منات بی حدّ و بی عدّ مدفونند رحمة الله
علیهم اجمعین نظم پیران باده نوش همه ساقیان مست
نوشیده اند روز ازل بادهٔ الست ❀ زیر زمین
بصحبت پیران معتکف ❀ از جمیع تشنگان خدا رتخم
نشست ❀ بر هر که تافت پرتو انوار مهر او ❀ شد شرح
روی این همه را کرد زیر دست ❀ سلطان عشق
نادرهٔ عهد خویش بود ❀ هر کس خلاف کرد در تیر دعا نوشت
مخزون ندای باده فروشان معین تست ❀ از دست
پیر جام محبت ترا بسست ❀ از آنجا روان شدیم
از شهر بشهر تا خجند رسیدیم حضرت شیخ مصلح
الدین خجندی و بابا کمال خجندی زیارت کردیم بعد

از آن

107

ازان بسمرقند امدیم بزیارت پیران مشرف شدیم
چنانچه حضرت شیخ ابی منصور ماتریدی وحضرت
خواجه عبید الله احرار وحضرت مخدوم اعظم
رحمهم الله علیهم ازانجا بخارا امدیم بزیارت حضرت
شیخ عبد الخالق عجدوانی مشرف شدیم بعد ازان
بزیارت حضرت شاه نقشبند رحمة الله علیه مشرف
شدیم در سر مزار فیض اثار ایشان مشاهده کردیم
عالمان عاشقان وعارفان ومشایخان فوج فوج وقبیله
وگروه گروه در زیارت پیر مشغول وجمع در دعا ودیگری
در قراءت قران وجمعی در مراقبه هر کدام در یکحال
مشغول داشته اند وازانجا ببلخ امدیم بزرگان که در انجا

مدفونند زیارت کردیم وازآنجا بخراسان امدیم عزیز
انکه مشهور بودند زیارت کردیم مثل خواجه عبدالله
انصاری و مولینا سعدالدین کاشغری و مولینا جامی
و زنده فیل احمد جامی و شاه قاسم انور و امام علی موسی
رضا و شیخ فرید الدین عطار و سلطان بایزید بسطامی
وازخراسان عراق امدیم مزار صاحب در اصفهان
و خواجه حافظ و شیخ سعدی در شیراز بودند زیارت
کردیم وازآنجا بغداد رسیدیم در مزار فائض الانوار
حضرت امام اعظم چند وقت ساکن شدیم هر روز
یکطرف رفتیم زیارت مشایخان عظام میکردیم مثل
امام موسی کاظم و جنید بغدادی و شیخ معروف کرخی

و شیخ

وشیخ شهاب سهروردی وشیخ عبد القادر گیلانی
وشیخ شبلی ومنصور حلاج رحمة الله علیهم اجمعین
آن زمین برج اولیا بوده است بزیارت ایشان مشرف
شدیم وازانجا کرکوت وموصل وحلب شده بشام آمدیم
درخدمت خلیفه حاجی محمد بلخی چند وقت بودیم
بعدازان بزیارت قدس شریف مشرف شدیم وسه
بار حج کردیم درمکهٔ مکرمه سه سال مجاور شدیم
وبروضهٔ رسول الله صلی الله علیه وسلم سه بار رفتیم
در زیارت آنحضرت مشرف شدیم وچهل وپنج سال
درسیاحت گذرانیدیم شهر بشهر اقلیم باقلیم در
طلب اهل الله گشتیم مراد ازین گفتگو فخر نیست

طالبان خدا بدانند که مراد در آسانی بدست
نمی اید مردانه قدم باید نهاد **نظم** در حجرهٔ عشق هر که
بی جان گردد ∴ شک نیست سرتاقدمش جان گردد
بشکست وجود صدف خویش کسی ∴ جسم عدمش
گوهر غلطان گردد ∴ یکباخت بسر بوتهٔ فقر و فنا
∴ در عالم روح خویش سلطان گردد ∴ از کفر مجازی
روی خود کرد بعشق ∴ در عالم قرب جمله ایمان گردد
∴ عامی بکتابخانهٔ عشق رود ∴ در مکتب قرب جمله
قران گردد ∴ دریافت کسی محبت ذاتی را ∴ در راه خدا
عاشق حیران گردد ∴ در عشق کمال اگر ضعیفان دارند
در دفتر عشق تاج مردان گردد ∴ ای عشق و محبت

توبیا جز

توبکداخت مرابکر مزیکن ندایی شایان کردد ای
طالب خدا بکلمهٔ لا اله غیر حق را نفی بکنی بسزا پرده الا
الله راه نیست هشیار باش پرده دار لا اله محمد رسول
الله است آیینهٔ امکان اولست ذات خدارا غیرا زو
آیینهٔ کامل نیست وجمیع اسما وصفات حق در آیینهٔ
محمدی موجودست اکر طالب خدا باشی با آیینهٔ محمدی
منتظر باش در شریعت واستقامت کن رباعی
شاه عربی قبلهٔ ارباب نجات ۞ ایینهٔ ذات آمده
مرآت صفات ۞ در پیروی او ست علو درجات
۞ لا زال علیه زاکیات الصلوات ۞ اکر محبت خدا
داری محبوب خدا دریابی کما فی قوله تعالی قل ان کنتم

تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله برهان قویست

نعت فخر دو کون و برزخ کبرا محمدست آیینهٔ دار

حضرت مولی محمدست ∴ ساقی جام عشق و محبت

درین جهان ∴ در روز حشر ساقی اعلا محمدست

∴ ایجاد کون علت غائی وجود اوست ∴ ایات کن

در اول طغرا محمدست ∴ در روز رستخیز قیامت

عیان شود ∴ مخصوص در شفاعت کبری محمدست

ان جمله انبیا و رسل مانده در سکوت ∴ در زیر عرش

قائم و گویا محمدست ∴ در سایهٔ حمایت ظل لوای او

∴ آرام جمله از همه بالا محمدست ∴ آلایش و گناه

ندای مجرمان ∴ از بهر شست و شوی بجود دریا محمدست

امرکز

اسرار هر دو کون معین برای او ∴ با سر حق مخاطب
او حی محمدست ∴ وقت عروج قدس سموات و عرش را
∴ طی مکان شد الذی اسری محمدست ∴ ارواح انبیا
و ملک صف کشیده اند ∴ جبریل در عنان شده مولی
محمدست ∴ نور تجلیات الهی گرفته بود ∴ جبریل ماند و اصل
شیدا محمدست ∴ سر در میان عاشق و معشوق
میگذشت ∴ در پردهٔ دنی فتدلی محمدست ∴ حق
داد چون شفاعت کبری بدست او ∴ در بهشت خلد
منزل و ماوی محمدست ∴ در گرد عرش همه در زیر خاک
ماند ∴ در قرب حق مکرم و پیدا محمدست ∴ چندین
هزار سال مقدم ازین جهان ∴ در قرب لایزال مصطفا

محمدست ∴ در هر دو کون رحمت حقش نظام یافت
∴ در ظلمت گناه مجلا محمدست ∴ موی سفید روی
سیه در مقام عذر ∴ در بارگاه عفو منقی محمدست ∴
محزون نبایدت بود در دو جهان اعتماد نیست ∴ استاد
چون شفیع مزکی محمدست ∴ صلی الله علیه و علی آله
واصحابه وسلم الهی کلام کلیم تست سبحانک تبت الیک وندامی
ندیم تست لا احصی ثناء علیک الهی گناه ما را بپذیر
و در عیبهای ما مگیر کار ما دوام در خطاست و کار
تو دائم در عطاست الهی کار ما نسیان و فراموشی
و کار تو ستر و عیب پوشی مناجات الهی جمله در فضل
تو قائم کریم و کارساز تست دائم دو عالم سایهٔ ست

وهفن

وفضل تو نور ∴ دو عالم موج فضلت بحر پر شور ∴ الهی
فضلیانرا فضل بهتر ∴ غریب خستکانرا بذل بهتر
∴ بفضل رحمتت اموخته کشتم ∴ که در دیک محبت
بخته کشتم ∴ الهی طاقت قهرت ندارم ∴ ز عصیان کفت
شرمسارم ∴ اکر سوزی در آتش مستحقم ∴ و کر اکرام
داری مستحقم ∴ الهی بنده سرافکندهٔ تو ∴ اسیر وصل و هم
جویندهٔ تو ∴ بهر جای که لایق هست بکذار ∴ تو دانی
خیر و یا شر سر و اسرار ∴ ندامی ز کناهش پرسنا کست
∴ اکر عفو تو هستا و را چه باکست ∴ تمام حرف را
در پرده کفتم ∴ دُری چند از حقایق بود سفتم ∴
الهی خلق کن اقبال تالیف ∴ در اطوار حقایق کشت

تصنیف ❁ بهر طالب مرادش کشف گردد ❁ دلش از
بحر رحمت نشف گردد ❁ نوشتم نام این شیرین شمائل
❁ شود حقیه مابین رسائل ❁ درین میدان حق
از باطل جدا شد ❁ ریا و حب جاه اینجا هوا شد ❁

❁ دعا از دوستان امید دارم ❁
❁ قلم بشکست رفت از دست کارم ❁

هزار و صد و شصت و پنج بود تاریخ هجرت نبویه
در شهر اسلامبول در قرب حضرت ابی ایوب انصاری
در ماه ربیع الآخر نوشته شد والسلام
❁ علی من اتبع الهدی ❁

